

درباره‌ی طب انقلابی



چه گوارا

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

درباره‌ی طب انقلابی*

این متن یکی از سخنرانی‌های «ارنستو چه گوارا» در تاریخ نوزدهم آگوست ۱۹۶۰ است که در مقابل تعداد انبوهی از میلیشیای کوبانی ایراد شده است.

این جشن ساده در میان صدها مراسم که مردم کوبا روزانه برگزار می‌کنند از آن جهت برای من حائز اهمیت است که آن‌ها آزادی، پیشرفت تمام قوانین انقلابی و پیشرویشان در راه تکمیل استقلال را، جشن می‌گیرند.

تقریباً همه می‌دانند که من سال‌ها پیش حرفه‌ی خودمان را به عنوان یک پزشک آغاز کردم. زمانی که من به عنوان یک پزشک شروع به کار کردم، [و یا] زمانی که مشغول تحصیل در رشته‌ی پزشکی بودم، قسمت عمده‌ی مفاهیمی که امروز به عنوان یک انقلابی دارا هستم از گنجینه‌ی ایده و افکار من غایب بودند. من در آن موقع بمانند بقیه‌ی آدم‌ها می‌خواستم موفق بشوم. خیال داشتم که یک دانشمند و محقق معروف در علم پزشکی بشوم؛ رویای یک کار خستگی‌ناپذیر جهت کشف چیزی که بتواند به انسانیت کمک کند و همچنین بتواند مرا به موفقیت فردی برساند را در سر

*- این مقاله در حدود چهار دهه‌ی پیش توسط تعدادی از اعضا یا هواداران «جبهه‌ی ملی» در خارج کشور ترجمه و به چاپ رسید و مجدداً به وسیله‌ی «سازمان چریک‌های فدائی خلق» باز تکثیر شد. از آن جایی که ترجمه‌ی نخست این سخنرانی به فارسی، دارای اشتباهات فاحش و حذفیات زیادی است، به ترجمه‌ی مجدد آن اقدام کردم.

داشتم. [خلاصه‌ی کلام] من نیز بمانند همه، محصول و زاده‌ی محیط خود بودم.

بعد از فارغ التحصیلی، به دلیل شرایط ویژه و شاید هم به خاطر خصوصیاتم، شروع به مسافرت در کشورهای مختلف قاره‌ی آمریکا نمودم؛ [در جریان این سفرها] به همه‌ی کشورهای این قاره به جز «هائیتی» و «جمهوری دومینکن» سفر کرده و با آن‌ها آشنا شدم. به علت موقعیتی که ابتدا به عنوان دانشجو و سپس پزشک دارا بودم، در یک ارتباط تنگاتنگ با فقر، گرسنگی و امراض مردم قرار گرفتم.

ناتوانی برای درمان یک کودک به علت نداری، بیهوشی که در اثر گرسنگی پیوسته و تنبیه بدنی حاصل شده، عواملی هستند که باعث می‌گردند که یک پدر بتواند از دست دادن پسرش را به عنوان یک حادثه‌ی بی‌اهمیت بپذیرد. من در آن زمان تشخیص دادم که چیزهایی وجود دارند که تقریباً از لحاظ اهمیت برای من به اندازه‌ی شهرت کسب کردن و معروف شدنم و یا سهم مهم ایفا کردن در علم پزشکی اهمیت دارند: من می‌خواستم به آن مردم کمک کنم.

بمانند بقیه‌ی افرادی که محصول محیط خود هستند، من نیز پیوسته می‌خواستم با تلاش و کوشش فردی ام به مردم کمک کنم. پیش‌تر، مسافرت طولانی‌ای را به کشورهای مختلف آمریکای لاتین آغاز کرده بودم. من در آن زمان در «گوآتمالا» به سر می‌بردم، گوآتمالای «آرینز»- و شروع به نوشتن یکسری یادداشت‌ها در رابطه با رفتار و سلوکی که یک پزشک انقلابی باید دارا باشد، کردم. همچنین شروع به بررسی این موضوع نمودم که چه چیزهایی برای پزشک انقلابی شدن، مورد نیاز است.

در «گوآتمالا»، یورش و تهاجم که به وسیله‌ی کمپانی «یونایتد فورت» و وزارت امور خارجه آمریکا، «جان فوستر دالس» و عامل مزدورشان «کاستلو آرمز» بر علیه دولت «آربنز» رهبری می‌شد، به موفقیت رسید. کودتا به پیروزی رسید چونکه مردم «گوآتمالا» از نظر سطح بلوغ سیاسی در حد مردم کوبای امروز نبودند. درست، در یک روز خوب و زیبا، بمانند سایر روزها، من به یک تبعید نخواستہ رفتم یا سرانجام از گوآتمالائی که دیگر وطن من نبود فرار کردم.

سپس من به یک نتیجه‌ی اساسی پی بردم که برای آنکه یک نفر پزشک، انقلابی باشد و یا به طور کلی یک انقلابی وجود داشته باشد، باید در وهله‌ی نخست انقلاب به وقوع بپیوندد. تلاش تجریدی افراد با وجود خلوص نیت و اعتقادشان بی فایده است. حتی اگر آنان بخواهند به تنهایی زندگی خویش را فدای ایده‌ها و افکار اصیل خود بنمایند، باز هم بی ثمر خواهد بود. در چنین شرایطی در کشورهای پیرامونی قاره‌ی آمریکا، نبرد [تجریدی] بر علیه دولت‌های ضدمردمی و شرایط اجتماعی حاکم بر آن، راه به جایی نمی‌برد. برای خلق یک انقلاب، چنانچه در کوبا به تحقق رسید، نیاز به بسیج کل مردم است. این مردم باید قادر باشند استفاده از اسلحه را فرا گرفته و انسجام و یگانگی را تمرین و عمل کنند. تنها از این طریق است که آن‌ها به ارزش اسلحه و همبستگی واقف خواهند شد.

اکنون ما به هسته‌ی مرکزی مساله‌ای که قبلاً هم با آن روبرو بودیم، رسیدیم. امروزه، هر فردی حق دارد و حتی وظیفه دارد، مهم‌تر از هر چیزی، یک پزشک انقلابی باشد؛ فردی که دانش فنی خود را در خدمت به انقلاب و مردم به کار می‌گیرد. اما اکنون مجدداً سؤال قدیمی طرح

می‌گردد: واقعاً چگونه می‌توان کار رفاه اجتماعی را انجام داد؟ چگونه انسان قادر است که کوشش‌های فردی را با وظایف اجتماعی درهم آمیزد؟

ما باید مجدداً به بازنگری زندگی خودمان بپردازیم؛ در پیش از انقلاب، به عنوان یک پزشک و در رابطه با بهداشت عمومی چطور می‌اندیشیدیم و عمل می‌کردیم؟ ما باید این رویکرد را با اشتیاق و روش انتقادی عمیق انجام دهیم و سرانجام به نتایجی برسیم که تقریباً تمام چیزهایی که در گذشته فکر و حس می‌کردیم به بایگانی سپرده و از این رهاورد یک نوع انسان طراز نوینی خلق گردد. اگر هر کدام از ما حداکثر تلاشش را در جهت کمال بخشیدن به انسان نوین به کار گیرد، بدون شک، خلق انسان نوین آسان‌تر خواهد بود؛ انسانی که نمونه‌ی کوبای نوین خواهد شد.

این موقعیت بسیار مناسبی است تا برای شما که هم اکنون اینجا حاضر شدید، بار دیگر بر اهمیت این مسأله تأکید کنم که انسان طراز نوین که در حال خلق شدن است را نمی‌توان به طور کامل در پایتخت پیدا کرد، بلکه آن‌ها را باید در گوشه و کنار کوبا جستجو نمود.

شاید از آن‌هایی که در بین شما در ۲۶ جولای به «سیراماسترا» رفتند دو چیز کاملاً ناشناخته را دیده باشند. نخست، ارتشی با بیل و کلنگ‌ها؛ ارتشی که بزرگ‌ترین افتخارش این است که با بیل و کلنگ‌اشان در رژه فستیوال میهنی «اورینته» شرکت کنند؛ و دوم ارتشی که از رفقای نظامی آنان تشکیل شده که در دستانشان تفنگ قرار دارد. اما شما باید یک چیز بسیار مهم‌تر از این‌ها را در آنجا دیده باشید. شما باید بچه‌هایی را دیده باشید که از نظر وضعیت فیزیکی، هشت یا نه ساله به نظر می‌رسند، در

حالی که تقریباً تمامی آن‌ها سیزده یا چهارده سال دارند. آن‌ها کودکان اصلی «سیراماسترا» هستند. آن‌ها محصولات گرسنگی و تهیدستی هستند. آن‌ها همگی مخلوقات سوتغذیه و کم غذایی هستند.

در این کوبای کوچک، با چهار یا پنج ایستگاه تلویزیونی و صداها ایستگاه رادیویی، با تمام علوم مدرن و پیشرفته، زمانی که کودکان «سیراماسترا» به مدرسه رسیدند و برای اولین بار لامپ چراغ را در شب مشاهده کردند، از خوشحالی فریاد می‌زدند که ستارگان، آن شب خیلی پایین آمده بودند. از بین این بچه‌ها که تعدادی از آن‌ها را حتماً شما دیده‌اید، عده‌ای شروع به یادگیری مهارت‌های مختلف از خواندن تا حرفه‌های مختلف در مدارس اشتراکی نموده‌اند. آن‌ها حتی مبادرت به یادگیری علم سخت و مشکل انقلابی‌گری نموده‌اند. این‌ها انسان‌های نوینی هستند که در کوبا متولد می‌شوند. آن‌ها در مناطق مهاجر و دورافتاده‌ی «سیراماسترا» و همچنین در مزارع اشتراکی و مراکز کارگری به دنیا آمده‌اند.

تمام این مسائلی که طرح کردم، به موضوع صحبت امروز ما مرتبط است، یعنی درهم آمیختگی و ادغام پزشکان و کارگران بهداشتی در جنبش انقلابی. وظایف طب اجتماعی که بخشی از آن در کوبا به نمایش گذاشته شده، عبارتند از: تربیت و غذا دادن به جوان‌ترها، تربیت کردن ارتش و تقسیم زمین‌هایی که فاقد مالک است بین کشاورزانی که هر روز، روی آن‌ها کار می‌کردند، بدون اینکه هیچ منفعتی دریافت کنند.

مبارزه با امراض و بیماری‌ها به عنوان یک اصل باید براساس بدنی مقاوم و قوی و نه صرفاً هنرنمایی یک پزشک بر ارگان‌های ضعیف

صورت بگیرد. این مساله تنها از طریق تأمین شرایط لازم در جهت پرورش بدنی سالم و قوی برای تمام اعضای تشکیل دهنده‌ی جامعه‌ی اشتراکی امکانپذیر است. بنابر این علم پزشکی به علمی تبدیل خواهد شد که در جهت پیشگیری امراض و بیماری به کار خواهد رفت و همچنین مردم را راهنمایی می‌کند تا وظایف بهداشت فردی خود را انجام دهند. در چنین حالتی علم پزشکی باید تنها در مواقع بسیار ضروری نظیر عمل جراحی یا چیزهای دیگری که خارج از مهارت‌ها و توانایی انسان جامعه‌ی نوین است، به کار گرفته شود.

وظیفه‌ی ای که امروز به وزارت بهداشت و سازمان‌های مربوطه سپرده شده، عبارتند از:

تأمین بهداشت عمومی برای بخش وسیع تری از مردم، بنیان نهادن یک برنامه‌ی پیشگیری درمانی، و راهنمایی و هدایت مردم به انجام امور عملی بهداشتی.

اما برای انجام این وظایف سازمانی و انقلابی، اساساً این افراد هستند که مورد نیاز می‌باشند. انقلاب برخلاف نظر عده‌ای، جامعه و ابتکارات اجتماعی را همگون نمی‌کند، بلکه برعکس استعدادهای فردی انسان‌ها را آزاد می‌سازد. چیزی که انقلاب انجام می‌دهد جهت دادن به استعدادهاست. و هم اکنون وظیفه‌ی ما این است که استعداد و توانایی‌های خلاق علوم پزشکی را در جهت وظایف طب اجتماعی کانالیزه کنیم.

ما در انتهای قرن حاضر نه تنها در کوبا بلکه در سایر نقاط دنیا نیز به سر می‌بریم. مهم نیست که عده‌ای [از حامیان سرمایه] به چه امیدوارند و در مخالفت با ما چه می‌گویند. شکل سرمایه‌داری که ما می‌شناسیم و در

آن رشد کرده ایم و در زیر حاکمیتش رنج کشیدیم، در تمام جهان شکست خواهد خورد. تمام انحصارت نابود خواهند شد؛ علوم اشتراکی روز به روز به موفقیت های نوین و مهمی دست خواهد یافت. در قاره‌ی آمریکا، ما وظیفه‌ی پُرافتخار پیشگامی جنبش رهائی بخش را که مدت ها پیش در کشورهای آفریقائی و آسیائی آغاز شد، برعهده داریم. از نمونه های بارز این پیشگامی در جنبش آزادیبخش، می توان به مطالبات تغییر بنیادین اجتماعی، هم سطح با تغییر ساختمان ذهنی مردم اشاره کرد.

فردگرائی، باید در شکل عملکرد فردی هر شخصی، از قلمروی اجتماعی ی کوبا محو گردد. در آینده ی کوبا، فردگرائی باید در راستای پشتیبانی از تمام افراد جامعه و در جهت منافع قطعی و غیرمشروط جامعه‌ی اشتراکی در آید. چیزهایی که امروز شما از صحبت های من درک می کنید که موجبات تأمل شما را در گذشته، حال و آینده سبب می شود، کافی نیست. برای اینکه روش فکر کردن خود را تغییر دهیم، ضرورت دارد که خود را در مجاورت تغییر درونی عمیق قرار داده و در آن زمان است که - مخصوصاً در اجرای وظایف و التزامات خودمان به جامعه- می توانیم شاهد تغییرات عمیق خارجی باشیم.

تغییر و تحولات خارجی به طور روزانه در کوبا در حال وقوع است. یکی از راه های شناخت انقلاب و آگاه شدن از انرژی بالقوه‌ی مردم، این است که به تمام کوبا مسافرت کرده و شاهد مراکز کارگری و اشتراکی یی بود که در حال شکل گیری هستند. اما تنها مسافرت به همه‌ی کوبا و آشنایی با مردمی که در مراکز کارگری و اشتراکی کار می کنند برای رسیدن به مرکز طب انقلابی کافی نیست، بلکه باید به جستجوی بیماری هایی که مردم حامل آن

هستند، چیزی که از آن رنج می‌برند، چیزی که به عنوان شوربختی مزمن برای سالیان سال با آن دست و پنجه نرم می‌کردند و چیزی که از قرن‌ها سرکوبی و فرمانبرداری مطلق به آن‌ها ارث رسیده، پرداخت. پزشکان و کارگران پزشکی باید به مرکز کار جدیدشان یعنی بین مردم و در بین مراکز اشتراکی بروند.

مهم نیست چه اتفاقی در جهان بیافتد، همیشه پزشک به بیمارش نزدیک است و از ژرفای روح بیمار خود آگاهی دارد. چون پزشک کسی است که با دردها مبارزه کرده و آن‌ها را تسکین می‌دهد. او کار بسیار پُرارزش و پُرمسئولیتی را در جامعه برعهده دارد.

چندین ماه پیش در «هاوانا»، یک گروه از پزشکاتی که جدیداً فارغ التحصیل شده بودند از رفتن به مناطق روستائی سر باز زدند و خواستار پاداش شدند. وقوع این حادثه سبب شد که خاطرات گذشته‌ام را در رابطه با اینکه چه کسی بودم و چگونه فکر می‌کردم را مرور کنم. از نقطه و نظر گذشته، حداقل رفتار آنان برای من بسیار منطقی به نظر می‌رسید. داستان من بمانند سرگذشت گلا دیاتورهای عصیانگری بود که می‌خواستند از آینده و شرایط بهتری اطمینان حاصل کرده و خود را به تنهایی در خدمت مردم قرار دهند.

اما اگر به جای این پزشکان که خانواده‌های آن‌ها عموماً قادر به پرداخت هزینه‌ی تحصیل آنان بودند، تعدادی از افراد کم بضاعت، تحصیل خودشان را به پایان می‌رساندند، چه اتفاقی می‌افتد؟ یا چه اتفاقی می‌افتد که اگر بطور معجزه آسا، دویست یا سیصد نفر از دهقانان از این دانشگاه فارغ التحصیل می‌شدند؟

مسلمان آن‌ها فوراً و با اشتیاق وافر به کمک برادران خود می‌شتافتند. آن‌ها درخواست سخت‌ترین کارها و مسئولیت‌ها را می‌کردند تا نشان دهند که سالیانی که جهت تحصیل صرف کرده‌اند بیهوده نبوده است. اگر در شش یا هفت سال آینده، دانشجویان فارغ‌التحصیل از بین کارگران و دهقانان در تمام رشته‌ها باشند، می‌دانید چه اتفاقی خواهد افتاد؟

اما ما نمی‌توانیم به آینده با یک دیدگاه قضا و قدری بنگریم و انسان‌ها را به فرزندان طبقه‌ی کارگر و دهقانان از طرفی، و ضدانقلاب از طرف دیگر تقسیم کنیم؛ چرا که این ساده‌کردن موضوع و بیش از همه مطابق با واقعیت نیست. هیچ چیزی نمی‌تواند یک انسان شریف را بیش‌تر از زندگی کردن در انقلاب تربیت و آموزش دهد.

هیچیک از ما، هیچکدام از اولین گروهی که به «گرانما» رسیدند و در «سیراماسترا» موضع گرفتند و آموختند که به کارگران و دهقانان احترام گذاشته و با آن‌ها زندگی کنند از پیشینه‌ی دهقانی یا کارگری نمی‌آمدند. طبیعتاً عده‌ای از ما، در ایام کودکی کار کرده بودند ولی چیزی که گرسنگی مطلق نام دارد را، هیچیک از ما تجربه نکرده بود. اما در مدت دو سال طولانی در «سیراماسترا»، ما با گرسنگی آشنا شده و خیلی چیزها برای ما روشن شد.

در ابتدا، اگر هر کسی به املاک زمینداران و دهقانان ثروتمند دست درازی می‌کرد، مورد تنبیه ما قرار می‌گرفت. اما ما در یک روز، ده هزار رأس گاو را به «سیراماسترا» آوردیم و به دهقانان گفتیم: بخورید. و دهقانان بعد از سالیان سال، برای اولین بار گوشت خوردند. احترامی را که ما برای حق مقدس مالک بر آن ده هزار رأس گاو داشتیم با وارد شدن در

نبرد مسلحانه از دست رفت و همگی ما به این مسأله به خوبی پی بردیم که حق زندگی یک نفر انسان، میلیون ها برابر پُربهاتر از همه‌ی دارائی های ثروتمندان ترین افراد روی زمین است. ما این مسأله را با وجود اینکه نه از طبقه‌ی کارگر و نه از طبقه‌ی دهقانان بودیم درک کردیم. و آیا ما که افراد منتخب [انقلابی] بودیم نباید آنچه را که بقیه‌ی مردم کوبا نمی توانستند آن را بیاموزند به آن ها بیاموزانیم؟ بلی، مردم کوبا می توانند بیاموزند، به علاوه، انقلاب امروز خواستار آن است که آنان بیاموزند. انقلاب همچنین خواستار آن است که مردم به این مسأله پی ببرند که خدمت به همسایه به مراتب مهم تر از [هر] پاداشی است. باید درک کنند که قدردانی و سپاسگذاری یک ملت به مراتب پُردوام تر و تعیین کننده تر از تمام طلاهای است که یک نفر می اندوزد. هر پزشکی، در طول فعالیت حرفه ای خود، می تواند و باید به جمع آوری گرانبهاترین گنج یعنی قدردانی و سپاسگزاری مردم مبادرت کند. از این رو، ما باید شروع به محو کردن افکار کهنه‌ی خود نموده و به مردم نزدیک و نزدیک تر شویم. رویکرد ما به مردم نباید بمانند گذشته باشد.

همه‌ی شما خواهید گفت: "خیر، من مردم را دوست دارم. من کارگران و دهقانان را دوست دارم و در روزهای شنبه به اینجا و آنجا می روم تا آن ها را ببینم". بدون شک هر کسی از شما این کار را انجام داده است. اما ما قبلاً این کار را به مقاصد خیرخواهانه انجام می دادیم ولی چیزی که امروز ما باید به آن عمل کنیم، تمرین «همبستگی» است. ما نباید به نزد مردم رفته و بگوییم: "ما اینجا هستیم و آمده ایم تا کاری برای شما انجام دهیم، به شما علوم بیاموزیم، تا اشتباهات و فقدان فرهنگتان را به رُختان بکشیم". بلکه

در عوض ما باید با ذهنی جستجوگر و روحی فروتن به نزد [توده] رفته و از منبع عظیم خرد یعنی «مردم»، بیاموزیم. پس از آن است که تشخیص خواهیم داد که تا چه اندازه ای نظراتمان نادرست بوده و این نظرات نادرست چطور به شکل خودکار به بخشی از سیستم فکری ما مبدل شده است. غالب اوقات، ما نیاز داریم تا افکارمان را نه تنها در مورد مفاهیم کلی، اجتماعی و فلسفی، بلکه همین طور در مورد نظریات پزشکی نیز تغییر دهیم.

ما در خواهیم یافت که بیماری‌ها دیگر نیازی ندارند بمانند همیشه در بیمارستان‌های بزرگ شهر معالجه گردند. مشاهده خواهیم کرد که پزشک باید کشاورز نیز باشد تا مواد غذایی جدیدی به وجود آورد و با سرمشق قراردادن خودش، تمایلاتی برانگیزد تا این مواد غذایی جدید به مصرف رسد و در سازمان تغذیه‌ی کوبا، تنوع و دگرگونی غذایی رخ دهد. سپس در خواهیم یافت که چگونه و تحت چه شرایطی باید آموزگاران رفتار کنیم.

همچنین ضرورت دارد که «سیاستمدار» نیز باشیم و صرفاً به سوی مردم نشتابیم تا حکمت و فرزاندگی خود را به رخ آن‌ها بکشیم. بلکه باید به مابین مردم برویم و به آن‌ها نشان دهیم که ما از آن‌ها خواهیم آموخت، که قادریم به همراه آنان، آزمون بزرگ پایه ریزی ساختمان کوبای نوین را به فرجام برسانیم.

گام‌های عملی بسیاری در این رابطه برداشته شده است. در فاصله‌ی بین اول ژانویه ۱۹۵۹ و حال حاضر، مدت زمانی وجود دارد که نمی‌توان آن را با هیچگونه مفاهیم قراردادی اندازه گرفت. اکثریت مردم کوبا دریافته‌اند نه یک دیکتاتور بلکه یک سیستم سقوط کرده است و این حقیقتی است که

مردم باید بیاموزند که بر روی ویرانه های سیستم گذشته باید نظام جدیدی را برپا کنند که خوشبختی مطلق را برای آن ها به ارمغان آورد.

به خاطر دارم که در اوایل سال گذشته رفیقمان «نیکولاس گیلن» از آرژانتین به کوبا آمده بود. اگر چه امروز اشعارش به یکی و دو زبان دیگر ترجمه شده و هر روز بر خوانندگان آثار او افزوده می شود ولی او مثل امروز شاعر و نویسنده ی بزرگی بود. در آن زمان، بسیار برای «گیلن» سخت بود تا اشعار مردمی اش را در کوبا بخواند، چرا که مورد پیشداوری قرار می گرفت. هیچ کسی تصور نمی کرد که او استعداد خارق العاده ی شاعریش را سالیان سال در خدمت آنچه که به آن اعتقاد داشت، بدون پاداش در خدمت مردم قرار دهد. در گذشته، مردم او و اشعارش را به عنوان افتخار و شکوه کوبا نمی دانستند بلکه او را نماینده ی یک حزب سیاسی تلقی می کردند که این طور نبود. اکنون تمام آن چیزها فراموش شده است و ما یاد گرفته ایم که نباید به خاطر عقاید متفاوت درباره ی چگونگی ساختمان درونی کشورمان، مادامی که دشمن مشترک داریم، در بین ما تفرقه به وجود آید. آنچه باید آشکار شود این است که دریابیم که آیا دشمن مشترکی داریم یا نه؟ آیا ما واقعاً کوشش می کنیم تا به هدف مشترکمان نائل شویم یا نه؟ کسی پشت سرش را نگاه نمی کند که ببیند صحبت های ما استراق سمع می شود یا نه؛ اگر کسی نیست، باید نظرم را به روشنی بدهیم که حکومت انحصارطلب ایالات متحده ی آمریکا دشمن ما و دشمن اصلی تمام آمریکاست.

آیا ما کوشش می کنیم که ملتی آزاد در میان ملل آزاد دیگر باشیم، بدون آن که وابستگی و تعلق به هیچیک از بلوک داشته باشیم؟ آیا می توانیم

بدون مشورت با یکی از سفارتخانه‌های قدرت‌های بزرگ، هرگونه اقدام خارجی و داخلی را انجام دهیم؟ اگر برای توزیع ثروت آن‌هایی که بیش از اندازه دارند در بین کسانی که هیچ ندارند برنامه‌ریزی می‌کنیم، اگر کار خلاقانه را سرچشمه و منبع پُرتوان رضایت خاطر روزانه خویش قرار می‌دهیم، در این صورت اهدافی داریم که برای تحقق بخشیدن به آن‌ها کار کنیم و هر کسی که چنین هدف‌هایی را داراست، دوست ماست. اما در تحقق این اهداف، وابستگی افراد به سازمان‌ها و افکار مختلف، جز فرعیات محسوب می‌شود.

در زمان خطرات بزرگ، در بحران‌های سخت و نابه‌هنگام، فقط دشمنان بزرگ و اهداف بزرگ باید به حساب آیند. اگر روی این مسأله با هم توافق داریم، اگر ما همگی می‌دانیم در حال حاضر به کجا می‌رویم، باید شروع به کار [مشترک] کنیم.

همان‌طور که پیش‌تر به شما گفتم برای اینکه یک انقلابی [واقعی] باشید در مرحله‌ی اول باید انقلاب وجود داشته باشد. ما این انقلاب را تجربه کردیم. سپس، شما باید مردمی را که می‌خواهید با آن‌ها کار کنید را بشناسید. فکر می‌کنم ما هنوز به‌طور کامل به این مسأله آشنا نشدیم و باید روی این مسأله هنوز کار کنیم. از من سؤال می‌کنید که چه وسائلی برای شناختن مردم وجود دارد. مگر به جز این است که باید با آن‌ها کار کنیم و در مزارع اشتراکی آن‌ها زندگی کنیم. هر کسی نمی‌تواند اینکار را انجام دهد. بسیاری از مناطق محروم وجود دارند که حضور کارگران پزشک در آن‌ها بسیار مهم است. من می‌گویم که میلیشیای انقلابی یکی از بزرگ‌ترین ابزار برای همبستگی مردم کوبا می‌باشد. هم‌اکنون میلیشیا، وظیفه‌ی

نوینی را به پزشکان داده اند و آن ها را برای چیزی که در گذشته بسیار نزدیک، یک حقیقت غم انگیز و مهلک برای کوبا محسوب می شد، آماده می کنند. حقیقتی که در آن زمان نشان می داد که ما قربانی یک حمله‌ی نظامی بزرگ و گسترده می شویم.

من باید هشدار بدهم که پزشکانی که به عنوان یک انقلابی یا سرباز انجام وظیفه می کنند باید همیشه پزشک باقی بمانند. شما نباید مرتکب اشتباه مشابهی شوید که ما در «سیرا ماسترا» مرتکب شدیم. ممکن است آن کاری که ما در «سیراماسترا» انجام دادیم یک اشتباه نبود، چرا که به نظر می رسید که همه‌ی رفقای امدادگر در آن مقطع زمانی، باقی ماندن در کنار زخمی ها یا افراد مریض را امر پست و پیش پا افتاده ای می شمردند و هر یک از آن ها در جستجوی راه های ممکن برای گرفتن اسلحه و شتافتن به خط مقدم برای اثبات روحیه‌ی جنگنده ی خود بودند.

هم اکنون، وضعیت متفاوت است و ارتش نوین که برای دفاع از کشور شکل خواهد گرفت باید ارتشی باشد که از تاکتیک های متفاوتی بهره بگیرد. پزشکان اهمیت و آفری در پی ریزی ارتش نوین دارند. ما باید حرفه‌ی خود را به عنوان یک پزشک ادامه دهیم چرا که این شغل یکی از زیباترین و وظایف و یکی از مهم‌ترین چیزهایی است که در جنگ حائز اهمیت است. نه تنها پزشکان بلکه پرستاران، متخصصین آزمایشگاهی، همه‌ی آن ها که خودشان را وقف این حرفه‌ی انسانی نموده‌اند، دارای اهمیت زیادی هستند.

اگر چه ما از خطر نهفته آگاهیم و خود را برای دفاع در مقابل یورش و تهاجمات احتمالی آماده می کنیم که هنوز اتمسفر آن موجود است، اما ما

باید فکر کردن در مورد آن را متوقف کنیم. اگر آمادگی برای جنگ در مرکز اهمیت قرار گیرد، ما نخواهیم توانست خودمان را وقف کارهای خلاق نمایم. تمام کارها و تمام سرمایه‌ای که در جهت آمادگی نظامی مصرف می‌شود، تلف خواهد شد. شوربختانه، ما باید این کارها را انجام دهیم، چرا که دیگران نیز مشغول آماده کردن خودشان برای جنگ با ما هستند. اما من باید به این حقیقت اقرار کنم که - و این را با صداقت کامل می‌گویم، به شرافت یک سرباز - پول‌هایی که از بانک مرکزی برای خرید اسلحه هزینه می‌شود من را بسیار غمگین می‌کند.

با این وجود، میلیشیا دارای یک وظیفه‌ی مهم در زمان‌های صلح هستند؛ آن‌ها باید در مراکز پُرجمعیت به ابزاری مبدل شوند که مردم را متحد سازند. یک همبستگی حداکثری باید به آزمون گذاشته شود، چنانچه به من گفته شده این مسأله در میلیشیای پزشکی به تمرین گذاشته شده است. در زمان خطر، میلیشیا باید فوراً به حل مشکلات مردم فقیر کوبا بپردازند. لیکن به میلیشیا که متشکل از همه‌ی طبقات اجتماعی کوبا هستند فرصت داده می‌شود که به [ارتش] میلیشیا بپیوندند و با هم زندگی برابر را تجربه کنند.

اگر کارگران پزشکی - به من اجازه دهید که این لقب را که مدتی پیش فراموشش کرده بودم یکبار دیگر استفاده کنم - موفق بشوند، اگر ما این سلاح جدید اتحاد و همبستگی را به کار بگیریم، اگر ما اهداف خودمان را بشناسیم، اگر دشمنان خودمان را بشناسیم و بدانیم که چه جهتی را باید برویم، سپس تنها چیزی که برای ما باقی می‌ماند این است که بدانیم تنها بخشی از راه باقی مانده که باید روزانه طی شود. آن بخش [از راه] را

هیچکسی نمی تواند به ما نشان دهد؛ آن بخش یک سفر اختصاصی برای هر فردی است. آن چیزی است که ما هر روز انجام می دهیم، چیزی که هر فردی از تجربیات شخصی خود گردآوری می کند، و چیزی که هر فردی با اشتغال به حرفه اش به عرصه‌ی ظهور می رساند؛ یعنی وقف و اختصاص دادن خودیت خود در جهت رفاه و سعادت انسان.

هم اکنون که ما تمام عناصر را برای قدم نهادن به سوی آینده داریم، اجازه دهید توصیه‌ی «خوزه مارتی» را به خاطر آوریم، اگر چه در حال حاضر خود من آن را نادیده می گیرم ولی باید پیوسته آن را به کار گیریم: "بهترین طریق گفتار، عمل است". اجازه دهید به سوی آینده‌ی کوبا گام برداریم.

ارنستو چه گوارا
۱۹۶۰

ترجمه: رادمان رونین تن

منبع: نشریه میلیتانت شماره ۴

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶